

- شعر ناب پیش‌برنده و نظم سست بازدارنده** / نقدی بر دفتر شعر «اسب حیوان نجیبی نیست بعد از کربلا» اثر مهدی رحیمی
- زبان سالم در غزل نوکلاسیک** / یادداشتی درباره مجموعه‌شعر «منهای جمع» سروده سیدمهدی موسوی
- انسان قدسی** / درباره کتاب «قرار بی‌قرار»، زندگی شهید مدافع حرم مصطفی صدرزاده
- ختم به خیر** / نگاهی به کتاب «پادشاهان پیاده» خرده‌روایت‌هایی از زیارت اربعین

نقدی بر دفتر شعر «اسب حیوان نجیبی نیست بعد از کربلا» اثر مهدی ر حیمی

شعر ناب پیش‌برنده و نظم سست بازدارنده

وارش گیلاتی، مهدی رحیمی (زمستان)، از شاعران جوان آیینی سراسرت که برخلاف شاعرانی چون «شفق» و «چایچیان» که از آیینی‌سرای دیروزی و سنتی و قدیمی به حساب می‌آیند(البته در جایگاه خود ارجمند و ارزشمندند)، همچون خیل دیگری از شاعران آیینی‌سرای امروزی محسوب می‌شود. او سعی دارد در این راه با ویژگی‌هایی که در شعرش ایجاد کرده و با تمهیداتی که برای حال و آینده شعرش اندیشیده، به لحاظ تصویرسازی‌های تازه و فضاسازی‌های امروزی و نو…و شعرش با اشعار تازه امروزی و غزل نو که اشعار آیینی و مذهبی نیستند، رقابت کند و دست‌کمی از آنها نداشته باشد. در واقع «مستان» می‌خواهد شاعر نو کلاسیک باشد و شاعر غزل نو اما با محتوای آیینی و مذهبی.

البته خوب است در این راه شاعرانی همچون زمستان، اشعار آیینی‌شان صرفاً توصیف نباشد و شخصیت و موضوع دینی مدنظرشان در شعر به روشنی و وضوح دیده و شناخته شود.البته زمستان گاه چنین است و گاه نه، حتی هنوز هم!

دارند، گام برداشته و چیزی بگویند. پس باید درباره «آن»

یا «او» باندند و کامل هم باندند.

شعرهای این دفتر نسبت به دیگر اشعار آیینی و عاشورایی زمستان بهتر یا کمتر نیست اما تعدادی از این اشعار پخته‌تر است و این نشان از شاعری دارد که جان کلام را این‌بار (در مواردی) در تئور تجربه پخته است و حتی از این پختگی، نوید شعرهای بهتری به مشام می‌رسد؛ شعری که زبان حال ۳ساله امام حسین(ع) است:

«پدر هر جا که بودی یا نبودی مثل هم بودیم
به صورت در سپیدی در کبودی مثل هم بودیم
تو از بالای نی من از فراز ناچه افتادم
صعودش جای خود، در هر فرودی مثل هم بودیم
یکی موی پریشان و یکی فقدان ندان و…

من و تو در نداری درهای مشترک بودیم.»

زمستان، شاعر مصراع‌های بلند نیست. او در شعرهای این‌چنینی تجربه و تبحر ندارد. یعنی او شاعری است که کوچک‌ترین حرکت‌نسنجیده یا حتی ناگهانی، روال کارش را به هم می‌ریزد. این همان سراینده تصویرهای ناب و تحلیات در پرواز است که مصراع‌های بلند تمر‌کزش را به هم ریخته، مثل یک شاعر مبتدی در فکر درست در آوردن وزن شعر است. اگر غیر از این است، پس چرا ۹۰ درصد مصراع‌ها نظم هستند؛ آن‌هم نظم‌هایی در حداین سطرها که «هر کسی در زندگی با مشکلاتی روبه‌روست» که بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن است! اینک بنگرید به ۳ بیت اول این غزل شش‌بیتی که مصراع‌های بلند دارد و تبدیل به نظم که چه عرض کنم! تبدیل به حرف شده است که اغلب نیز حشو و زاید است و در شأن مقدس و والای حضرت سجاد(ع) نیست: «چون یاد در مجاورت شمعی چون شمع در محاصره بادی با احتساب کربلایای کوه پنجاههشت سال نیفتادی لیخند گشته است فراموشت با چشم‌های روشن و خلموش

نزدیک به دوسوم عمرت را در چهرهات ندیده کسی شادی

یادداشتی درباره مجموعه‌شعر «منهای جمع» سروده سیدمهدی موسوی

زبان سالم در غزل نوکلاسیک

که در عین عارفانه‌بودن، غزلی کاملاً آیینی و دینی است و مضمونش شبیه «من ملک بودم و فردوس برین جایم بود…».

«چقدر خسته‌ام! از راه دور آمده‌ام بنا بود بیایم، به زور آمده‌ام خمیره ازلم را به نان سوخته‌ای فروختم، به هوای تنور آمده‌ام اسیر تنگم و در تنگنای خویشتم گمان میر که به حوض بلور آمده‌ام تو ذره‌بینی و من پابرهنه چون کاهی به دست‌بوسی کانون نور آمده‌ام دلم دوباره برای بهشت تنگ شده است خون مرا بریز و مرا سربلند کن کجاست تربت ماهت؟ برادر خورشید!

برای کسب جواز عبور آمده‌ام»

غزل‌ها شسته و رفته و تر و تمیزند؛ انگار اغلب‌شان در حال و هوایی الهامی سروده شده‌اند یا اینکه بعد از سرودن، در حالی احترام بزن پیش روی من دستش را حسابی باز گذاشته است و مدام در پی کم‌کردن ابیات بوده و نه اضافه‌کردن آن. زبان غزل‌ها هم زبانی سالم است؛ سلامتی که در شعر امروز، در همه قالب‌ها، کمتر به آن اهمیت می‌دهند؛ سلامتی که به همه لحاظ سبب ارتقای شعر خواهد شد: «همنشین گل شدم دیدم که خارم سال‌ها تازه فهمیدم که غم‌خواری ندارم سال‌ها می‌روی چون ابر سرگردان به روی کوه و دشت

می‌روی تنها شوم شاید بیارم سال‌ها کو زمین باری تا مرهم دردت شوم من که از داغ دل خود، سوگوارم سال‌ها خسته‌ام، این مرگ تدریجی امانم را برتید

یکی از خطرهایی که غزل سیدمهدی موسوی را تهدید می‌کند، زبان گفتاری نیست، بلکه زبان گفتاری را با بیان حرف‌های محاوره‌ای و معمولی خراب‌کردن است؛ حرف‌هایی که گاه به‌واسطه ملموس بودن و نزدیک‌بودن‌شان به ما، وجه گول‌زنک دارند؛ به گونه‌ای که شاعر و حتی مخاطب نیز دم‌دستی‌بودن اینگونه گفتارها و سخن‌ها را حمل بر ملموس‌بودن و صمیمیت گفتار می‌کنند و گول راستین بودن و محسوس بودن آن را می‌خورند



زینب که کوه صبر مجسم بود یک سال و نیم ماند دوام آورد اما تو در حدود چهل سال است مثل سکوت عامل فریادی…» بی‌شک زمستان درباره منظوم شدن تعدادی از اشعارش باید اندیشه کند؛ باید بیندیشد در خود، بر اوپی که همواره در غزل شاعری نوگرا بوده و هست، این سال‌ها و این روزها چه پیش آمده که گاه به نظم پناه می‌برد! در واقع زمستان به این نظم‌ها نه‌تنها به مثابه نظم، بلکه باید به مثابه دشمنی بنگرد که نه‌تنها آرام‌آرام عنوان شاعر نوگرا و شأن و نشان سراینده غزل‌های نو را از او می‌گیرد، بلکه به مرور ممکن است شاعری او را نیز زیر سوال ببرد و تا حد ناظمی به سقوطش بکشاند. از شاعری چون زمستان مستعد و نوگرا بعید است سرودن ابیاتی نظیر ابیات ذیل که گفتار مردمان عادی در محاوره است و دارای جملاتی مثل «با این حساب!» و… که در نهایت، در شأن و مقام حضرت ام‌البنین(س) نیست:

«مادر باب‌الحوائج بوده و با این حساب دامن او را گرفته‌هر که حاجت داشته می‌رسد از والدین اخلاق فرزندان ولی این زن از اول به فرزندش شباهت داشته اول از عباس او اذن حرم را خواسته هر کسی در کربلا قصد زیارت داشته با کلام نافذش در روضه‌ها حاضر شده در زمین کربلا هرچند غیبت داشته…»

از این اثر، چند بیت دیگر نیز مانده و مخاطب حتی یک بیت که تبدیل به شعر شده باشد، در این اثر و امثال آن نمی‌بیند؛ در صورتی که همین شاعر، در اغلب غزل‌هایش نوگرا و تازه است، چنان که در غزلی که زبان حال حضرت زینب(س) است در خطاب به پدر بزرگوارش. در واقع یک غزل عاطفی را انتخاب کرد کم‌در مقایسه با غزل بالا تناسب داشته باشد و قابل قیاس باشد:

«پدر جان قسمت زجرآور این داستان مانده

پدر جان بعد تو یک نیمه‌جان از عمه جان مانده

پدر حق می‌دهم از آسمان خون سر کند آخر؛

روزهای آخرم را می‌شمارم سال‌ها»

این یک مجموعه از «غزل نو» نیست؛ غزلی که ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد که آن را از کلیت غزل دیروز تا حد زیادی جدی می‌کند؛ هرچند همه آن کسانی که غزل نو گفته‌اند، بیش از آن، «غزل میانه» یا «غزل نوکلاسیک» گفته‌اند؛ یعنی غزلی بین غزل دیروز و امروز. مجموعه حاضر نیز غزل‌هایش نوکلاسیک‌اند؛ یعنی غزل‌هایی که در آوردن تعبیر تازه می‌کوشند و شاید تازه‌ترین‌شان غزل‌هایی نظیر غزل‌های ذیل باشد که تغییر در فضای آن نیز محسوس است:

«ای تیغ پابرهنه بیا روبه‌روی من حاجت به استخاره ندارد گلوی من خون مرا بریز و مرا سربلند کن دامن مزن به ریختن آبروی من لب، سرخ کن به خون من ای تیغ تا دمی کامی بگیرد از لب تو آرزوی من بر پیکرم فرود بیا سرکشی مکن زانوی احترام بزن پیش روی من بشکن سفال جسم مرا زودتر که جان چون می، نفس نفس زنند در سیوی من فرق مرا تو مسح بکش با اشارهای مگذار ناممام بماند وضوی من»

یکی از خطرهایی که غزل سیدمهدی موسوی را تهدید می‌کند، زبان گفتاری نیست، بلکه زبان گفتاری را با بیان حرف‌های محاوره‌ای و معمولی خراب‌کردن است؛ حرف‌هایی که گاه به‌واسطه ملموس بودن و نزدیک‌بودن‌شان به ما، وجه گول‌زنک دارند؛ به گونه‌ای که شاعر و حتی مخاطب نیز دم‌دستی‌بودن اینگونه گفتارها و سخن‌ها را حمل بر ملموس‌بودن و صمیمیت گفتار می‌کنند و گول راستین بودن و محسوس بودن آن را می‌خورند؛ در صورتی که زبان و بیان شعر با نثر یک تفاوت‌هایی باید با هم داشته باشد؛ چون این نوع زبان گفتاری که شرحش بیان شد، ظاهری موزون دارد و در اصل اما بیش از یک نثر معمولی نیست؛ مثل ۸۰ درصد از غزل ذیل:

«می‌روم اما مرا با اشک همراهی مکن برنخواهم گشت دیگر، معذرت‌خواهی مکن من که راضی نیستم‌ای شمع گریان‌تر شوی کار سختی می‌کنی از خویش می‌کاهی، مکن صحبدم خاستکترم را با نسیم آغشته کن داغ را محصور، در بزم شاتگاهی مکن آه! امشب آب نه، آتش گذشته از سرم با من آتش گرفته، هرچه می‌خواهی مکن پیش پای خویش می‌خواهی که مدفونم کنی در ادای دین خود، اینقدر کوتاهی مکن.»

- چهارشنبه ۳ اردیبهشت ۱۳۹۹**
- وطن امروز | شماره ۲۹۰۸**
- [شعر و ادب]**

نگاه

درباره کتاب «قرار بی‌قرار»

زندگی شهید مدافع حرم، مصطفی صدرزاده

انسان قدسی

[مهدی خدادادی]



«قرار بی‌قرار» عنوان شایسته کتابی است پیرامون زندگی یک انسان قدسی؛ زندگی شهید مدافع حرم شهید «مصطفی صدرزاده» که به قلم فاطمه‌سادات افقه به رشته تحریر درآمده است؛ کتابی که در ۲۱ فصل سرگذشت جوان ۲۹ ساله خوزستانی‌ای را به تصویر کشیده که باید از او به عنوان یک بمب انرژی یاد کرد؛ انسانی که به جرأت می‌توان گفت لحظه‌ای از عمر کوتاهش را به بطالت نگذرانده و در هر مقطعی در کسوتی به کسب تجربه پرداخته و منشأ خیر و برکتی شده است.

در این اثر نویسنده به دلیل قرابت خونی و نسبت فامیلی خویش با شهید توانسته به بهترین شکل ممکن حقی مطلب را در پرداخت به زوایای مختلف زندگی شهید ادا کند و با زبانی ساده به روایت دوران کودکی، نوجوانی و جوانی او بپردازد. «قرار بی‌قرار» ما را پای روایت نذر تاسوعای مادری برای پرسش می‌نشانند و از پدري برای‌مان حرف می‌زند که پدر شهید شدن به او می‌آید از جوانی برای‌مان می‌گوید که زندگی کوتاهش سرشار از تجربه است و در جست‌وجوی گذشته‌های که دارد از حوزه دانشگاه…و سردرمی‌آورد و در آخرالمر گمشدماش را در بسبج پیدا می‌کند. «قرار بی‌قرار» از انسانی سخن می‌گوید که خدا او را تربیت کرده و مربی شده است؛ از فرماندهی برای‌مان صحبت می‌کند که به سربازی نرفته است. از جوان ایرانی می‌گوید که در میان جوانان مجاهد افغان نام آشناتر است و نامش مترادف نام لشکر حماسه‌ساز فاطمیون است؛ جوانی که در مقاطع حساس جنگ سوریه به سردار رشید اسلام سرلشکر حاج قاسم

سلیمانی از مشورت‌هایش بهره می‌گیرد و بینش، قدرت تجزیه و تحلیل، توان و فهم نظامی او سبب تعجب و شگفتی فرماندهان عالی‌رتبه و دوره دیده نظامی می‌شود مصطفی صدرزاده کسی است که قانون جذب را بخوبی فرا گرفته و جماعتی را برای ملاقات خدا مانند شهید ابراهیم هادی پله پله و گام به گام همراهی می‌کند و به مقصد می‌رساند. نویسنده در این اثر از یک رابطه عاشقانه برای‌مان حرف می‌زند؛ از یک شرط مکتوب؛ از فراری برای چهارشنبه‌های عمر؛ از عشقی که به جان مصطفی افتاده و او را شیفته روضه ساقی عطشان درست مصادف با چهارشنبه و مقارن با تاسوعا، روز سقای آب و ادب می‌چشم و نذر تاسوعای مادر را این بار خود مصطفی با تقد جان خویش ادا می‌کند.

کتاب «قرار بی‌قرار» سرگذشتهامه جانشین فرمانده تیب یکم لشکر فاطمیون، جوان نخبه نظامی، شهید مدافع حرم مصطفی صدرزاده با نام جهادی سیدابراهیم شهید فاطمه‌سادات افقه به‌انضمام وصیتنامه عرفانی این شهید والامقام در ۴۰۰ صفحه توسط انتشارات روایت فتح روانه بازار شده است.

نگاهی به کتاب «پادشاهان پیاده»

خرده‌روایت‌هایی از زیارت اربعین

ختم به خیر

بعضی معتقدند بنای زیارت امام حسین(ع) جابر بن عبدالله گناشت ولی فرار به سوی حسین(ع) از زمان آدم ابروالبشر مرسوم بوده و پیامبری به رسالت نرسیده مگر آنکه به این سرزمین گام نهاده و دیدگانش بر غم صاحب این سرزمین نمناک شده باشد. سال‌هاست از گذشتگان از انبیا و اوصیا گرفته تا علما و شهدا در هجرت به سوی قبله سرخ شهادت، فرهنگ پیادهوری و هجرت به سوی حسین(ع) در ایام اربعین رونقی دوچندان گرفته و شرح این سفر عاشقانه جایگاه ویژه‌ای را در ادبیات از آن خود کرده است و در قالب شعر، داستان، قطعات ادبی…و آثار قابل توجهی برای استفاده مخاطبان ارائه شده است.

محمدعلی جعفری در کتاب بهزاد دانسگر در کتاب «پادشاهان پیاده» در اقدامی جالب به ثبت گزارشی مکتوب از این حال و هوای زوار پیاده اربعین پرداخته و خرده‌روایت‌هایی را بدون دخل و تصرف از همه اقطار ایرانی، عراقی، اروپایی، مسلمان، غیر مسلمان، شیعه، سنی، زن، مرد، کوچک، بزرگ و در هر لباسی از زائر، موبددار، پلیس، خادم، نویسنده، روزنامه‌نگار، عکاس، مجری، پزشک و… در مقابل دیدگان مخاطبان قرار داده است. روایتی از دلدادگی جماعتی که شاید مبدأ حرکتی متفاوت و بسعت کره زمین داشته ولی تنها مسیر ختم به خیر در عالم، ختم به حسین(ع)؛ تجمعی بی‌نظیر و بی‌بدیل در سایه پرچم سرخ «حب الحسین(ع) یجمعنا».

یکی از ویژگی‌های برجسته کتاب پیش‌رو، حفظ زبان روای‌هاست. در این کتاب هر راوی با لحن خویش به بیان قصه عاشقی خویش و شرح سفر عاشقانه‌اش به سوی حسین(ع) می‌پردازد و همین موضوع سبب خواندنی شدن این کتاب شده و مخاطب مجذوب تعاد، و تنوع لهجه‌ها و فرهنگ‌ها از زبان جنوب شهری تهرانی، لهجه شیرین اصفهانی، شیرازی، بزدی و تبریزی گرفته تا لحن لبنانی، عراقی و فارسی دست و پا شکسته یک تایلندی می‌شود.

مبتنی‌بودن این اثر بر مستندنگاری نیز تکنیکی است که نویسنندگان این اثر با بهره از آن مخاطب را حین مطالعه کتاب به صورت غیرمستقیم به تفکر وامی‌دارند و این یکی دیگر از نقاط برجسته این اثر است.

کتاب پادشاهان پیاده (خرده‌روایت‌هایی از زیارت اربعین) به قلم محمدعلی جعفری و بهزاد دانسگر به زور طبع آراسته و توسط نشر عهد مانا در ۳۱۲ صفحه چاپ و روانه بازار نشر شده است.